

## به انتخاب «هفته»

۴۶۹

صفحه ۲۸

۲۰۱۸ از راه رسید  
سال نو میلادی مبارک

مهران راد: ادبیات و عشق  
برای مردم من گناه نیست

صفحه ۲۱

با سن ژاک، فضانورد کبکی  
به بهانه انتخاب او برای سفر  
به ایستگاه فضایی بین‌المللی  
هیجان دیدن کره‌ی  
چرخان زمین از فضا

صفحه ۵۰



## ادبیات و عشق برای مردم من گناه نیست

■ فرشید سادات شریفی



گام نخست آشنایی من و آقای مهران راد را دوست و استاد همیشه سبب خیرمان، دکتر پژاد طرفه‌نژاد با معرفی گروه تلگرامی «قلمرو ادب» برداشت؛ گروهی که برای افراد پیگیر متن‌خوانی‌های هفتگی جناب راد (اینک خسرو و شیرین نظامی) ایجاد شده است. آنچه در این جنبه از کار ایشان از همان برخورد اول شگفتی‌ساز بود، پایداری و خستگی‌ناپذیر بودن ایشان در برگزاری جلسات طی نزدیک به دو دهه، ابتدا در واترلو و سپس اتاوا بود.

بعدتر و در همنشین و همکاری با ایشان طی برگزاری برنامه «خیام، نابغه شرق»، از نزدیک با عمق و گستره آثار آقای راد آشنا شدم و این آشنایی به شناخت و سپس دوستی بدل گردید. ضمناً قرار شد داستان «خاطرات سیدمصداق ایرانی آذرگشسی» به‌صورت پاورقی در هفته چاپ شود. داستانی که موافقان و مخالفان بسیار داشت و اینک دو شماره پس از پایان آخرین قسمتش به گفت‌وگویی مبسوط با آقای راد نشستیم که در ادامه تقدیم می‌شود.

هی متلک می‌گفت و تحقیر می‌کرد که کارگر بی بیل مثل مرد بی سبیل است و مرد بی سبیل مثل تخم مرغ بی نمک و تخم مرغ بی نمک مثل حاکم بی تک. آن کارگری کردن‌ها پایدار نبود اما مرا به دنیایی می‌برد که ادبیات و عشق برای مردمانش فریب و گناهی محسوب نمی‌شد.

این وسط چه شد که سراغ نوشتن «خاطرات سید مصداق ایرانی آذرگشسی» با این اسم‌ها و آدم‌ها و با آن طنز؟

داستان «خاطرات سید مصداق ایرانی آذرگشسی» در واقع خودش وجود داشت. من فقط از این ور و آن ور پیدایش می‌کردم و به هم می‌دوختم. این‌ها رویدادهای واقعی زندگی دوستانم در کانادا یا به قول سید مصداق «آناپران» هستند که در محفل‌های مختلف تعریف می‌شدند. شما هرکسی را که ۵ سال اینجا زندگی کرده ببینید به‌اندازه‌ی نصف این کتاب

بودند و پنهان ماندند و پنهانی -خدا را صد هزار مرتبه شکر- نابود شدند و شاید متأثر از پراگماتیسم نهفته در همین طرز فکر نهایتاً زندگی شغلی من به‌جای حضور در عرصه‌ی ادبیات، سر از نجاری درآورد.

نجاری!!! چه شد که با وجود ذوق ادبی، نجاری را برای گذران زندگی انتخاب کردید؟  
«گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی/ ور نه خاری تو، تو هیمه‌ی گلخنی»، من فکر می‌کردم باید بروم دنبال کارگری. حتا یک‌بار صبح زود رفتم سر خیابان داخل عمه‌ها ایستادم. مادرم غصه می‌خورد که «مادر ما آبرو داریم!». خوشبختانه کسی مرا انتخاب نمی‌کرد. لابد به قیافه‌ام که نگاه می‌کردند می‌فهمیدند که به‌درد کار کردن نمی‌خورم. به‌رحال حوالی ساعت ۹ صبح که دیگر ناامید شده بودم یک اوستایی آمد و من را مثل گوسفند قُربونی کُلی ورنانداز کرد و لابد از سر ناچاری با خودش بُرد. تمام راه غُر می‌زد که چرا بیل ندارم.

نخستین گرایش‌های ادبی شما از کجا منشأ گرفته است؟

ممنونم که با من مصاحبه می‌کنید و منت می‌پذیرم اگر خواننده‌ای تا پایان این گفتگو دوام آورد.

کودکی و نوجوانی من به تمام معنی در یک خانواده‌ی «طبقه‌ی متوسط» گذشت. یک خانه‌ی کارمندی روبه‌رشد در پایان عمر سلسله‌ی پهلوی که با دو سرطان ... ببخشید دو رویداد متوقف شد. یکی مربوط به پُرسات پدروم بود و دومی؛ انقلاب اسلامی. من نمی‌دانم این قضیه مخصوص خانه‌ی ما بود یا خصیصه‌ی عمومی طبقه‌ی متوسط کارمندی در آن سال‌ها که توجه به ادبیات برای یک نوجوان مثل «عتراف به عشق» لبریز از احساس گناه بود. بچه‌ای که باید برود دنبال درس و مشقش چه کار دارد با «طلی‌گران» و «غم زمانه» و «دَرِّ لفظِ دری» و «شعری که زندگی‌ست» و «خانه‌ی دوست» و اراجیف دیگر! این بود که نخستین گرایش‌های ادبی من پنهان



LOADEX TRANSPORT INC.

شرکت حمل و نقل بین‌المللی

خدمات حمل و نقل هوایی، دریایی و زمینی  
ایران، سراسر کانادا، آمریکا و سایر نقاط جهان  
سرویس کامل حمل برای واردات و صادرات کالاها  
نرخهای ویژه برای اضافه بار هوایی مسافران

www.loadextranport.com | info@loadextranport.com  
Tel: 514-234-3399  
Fax: 514-685-3168

سرویس هوایی به شیراز، تبریز، تهران، اصفهان، کرمانشاه و مشهد

مسئله‌ی قابل تعریف از مواجهه با این دنیای زبان‌نظم را در چنته دارد.

شاید به همین خاطر است که هر قسمت این کتاب را می‌توان جداگانه خواند.

همین‌طور است، این‌ها تجربه‌های یک آدم و یک شخصیت داستانی نیست که توالی و روانی جویبارگونه‌ی یک داستان یا به‌قول شما رمان را داشته باشد. این‌ها هجوم تجربه‌های همسویی‌ست که یک گروه انجام داده‌اند و «سید مصدق ایرانی آذرگشسپی» همه‌ی آن تجربه‌ها را یک‌کاسه کرده است. شما اگر به اسم او هم توجه کنید، این حقیقت خودبخود بیرون می‌زند. کسی که سید است و لابد تبار عربی دارد و کس دیگری که مصدق است یعنی به ملی‌گرایی نویافته‌ی ما ایرانیان وصل است و کس سومی که ایرانی است یعنی از جای نامعلومی آمده و مشکل تفهیم تلفظ اسمش را دارد و نفر چهارمی که آذرگشسپی‌ست و بعد از سه هزار سال پیش را مسخره‌بازی می‌داند، هر چهار نفر در وجود یک‌نفر جمع شده‌اند. این خصیصه گمانم از دوطریق به ایرانیان مخاطب این کتاب مربوط می‌شود: نخست زندگی در مهاجرت که خواه‌ناخواه این بلا را سر آدم می‌آورد و دوم گفتمان پلورالیستی و پست‌مدرنیستی این دوره و زمانه که روایت چندصدایی را از نان شب واجب‌تر کرده‌است

چرا طنز را برای بیان این خاطرات انتخاب کردید؟

می‌پرسید چرا طنز؟ من در مورد این «طنز» یک گرفتاری دارم که نمی‌دانم با آن چه باید کرد؛ اگر بگویم باور کنید از نظر من طنز نیست می‌گویید «برو به ریش خودت بخند» اما به کی قسم بخورم که نیست. چندی پیش می‌خواستم وبسایتی برای خودم درست کنم، کلی داستان و شعر و ویدیو و سخنرانی



مهران را:

شما هرکسی را که ۵ سال اینجا زندگی کرده ببینید به اندازه‌ی نصف این کتاب مسئله‌ی قابل تعریف از مواجهه با این دنیای زبان‌نظم را در چنته دارد.

و مصاحبه ردیف کرده‌بودم که دسته بندی کنم نشد که نشد! چون همان اول این فکر مسخره توی سرم افتاد که طنزها را از جدی‌ها جدا کنم، باور می‌کنید الان یک ماه است هرکار می‌کنم نمی‌شود. یک شعر را ده بار می‌گذارم توی دسته‌ی طنز دوباره در می‌آورم که ای بابا این را دیگر در رثای مرحوم پدرت گفتی خجالت نمی‌کشی می‌گذاری توی طنزها و دوباره روز از نو و روزی از نو، مثلاً شما این شعر مرا طنز می‌دانید یا جدی:

دوباره برف!  
در جبهه اگر نبرد دیدی  
یک جبهه هوای سرد دیدی  
باور نکنی بیا اتاوا  
در من بنگر که مرد دیدی  
سرما ببرد ز خاطر تو  
در عمر هرآن‌چه درد دیدی



**ÉTS و شریف و التحصیل دانشگاه صنعتی شریف و**

**Matin Tirehdast**  
Financial Advisor at Industrial Alliance

**متین تیره دست**  
514-690-6181

**مشاور امور مالی، فارغ التحصیل دانشگاه صنعتی شریف و ÉTS**

- بیمه عمر
- بیمه مسافرتی
- بیمه وام مسکن
- بیمه از کار افتادگی
- حساب های پس انداز و سرمایه گذاری
- برنامه های باز نشستگی
- حساب سرمایه گذاری کودکان



**iA**  
Financial Group

ادرا رسگی است در خیابان  
 قنديل اگر که زرد دیدی  
 ذراتِ یخِ معلق آید  
 انگار که ریزگرد دیدی  
 رفتند به «حصَرِ خانگیشان»  
 خلقی که تو رهنورد دیدی

بگذارید از همین شعران نکته‌ای را بگیرم  
 برای ادامه بحث و تکمیل پرسش قبلم. آیا  
 عمدی در استفاده از کلماتی دارید که جامعه  
 آن را رکیک می‌داند؟ مثل «بیت سگ» در همین  
 شعران یا کاربرد طنزآمیز «پوپک» و «مصدق»  
 در داستانان که به هنگام چاپ اعتراض‌برانگیز  
 هم شد. در نگاه و بینش شما، کارکرد این کلمات  
 چیست؟

هر بار که چنین کلماتی ظاهر می‌شوند، خود من  
 هم مثل آن اعتراض‌کننده‌ای که می‌فرماید شاکي  
 می‌شوم و به خودم گیر می‌دهم که مرد حسابی این  
 چه طرز حرف زدن است! باز خودم را لعنت می‌کنم که  
 بدبخت خودت را سانسور نکن! و این نوع گفتگوها بین  
 خودم و خودم بارها رد و بدل می‌شود. از طرفی یک  
 نوع حس آناشستی در بکاربردن کلمات مستهجن  
 هست که اغناکننده‌اند. از طرف دیگر نوشته‌ی هر کس  
 حیاط‌خلوتِ اوها م اوست. با این حساب شما ببینید  
 حافظ آدم رندی بوده، با عبید هم دم‌خور بوده و  
 به فاش‌گویی خود هم می‌بالیده اما در حیاط‌خلوتِ  
 اوها مش این‌گونه الفاظ نیست. مقایسه کنید با مولوی  
 که جز با ازما بهتران نمی‌پزیده ادعای رندی هم ندارد  
 با این حال در حیاط‌خلوتش چندان کلمات از کمره  
 پایین هست که آدم نمی‌تواند جمعشان کند. مقصودم  
 این است که این نوع گزایشات خیلی هم دلایل و  
 زمینه‌های روشنی ندارد. بعضی فکر می‌کنند نباید  
 گفت بعضی فکر می‌کنند باید گفت و بعضی هم فکر  
 نمی‌کنند و می‌گویند.

آیا می‌توان گفت طنز و شوخ‌طبعی  
 پیونددهنده‌ی اصلی آثار شما به یکدیگر است؟  
 من این پرسش را دوگانه می‌فهمم؛ نخست این  
 که آیا طنز از طرفی و شوخ‌طبعی از طرف دیگر به  
 هم جوش می‌خورند و نوشته یا سخن مرا منسجم  
 می‌کنند؟ دوم اینکه آیا طنز/شوخ‌طبعی در کارهای  
 مختلف خمیرمایه‌ی مشترکی به دست می‌دهد که  
 مثل یک مشخصه‌ی سبکی به کارهای من وحدت  
 می‌بخشد؟

البته هر دوی این‌ها درست است. اما این را هم  
 بگویم که طنز به همان اندازه که چسب و ملات ایجاد  
 می‌کند تَرک و گسست هم دارد. ما فارسی‌زبان‌ها خوب  
 انتخابی کرده‌ایم که طنز را با نمک یکی گرفته‌ایم، همه  
 می‌دانند که نمک زیادی چه مصیبتی ست. دختر من  
 روزی به مادرش می‌گفت؛ من دلم برای بابا می‌سوزد.  
 هرچی می‌گه مردم می‌خندن!

و برگردیم به قصه‌ی نشر کتاب، فایلش درآمد  
 یا کاغذی یا هردو؟ و چرا رایگان پخش شد؟ به  
 نظر شما برای نویسندگان بیرون از ایران چه  
 می‌توان کرد که فروش کتاب‌هاشان سهل‌تر و  
 مؤثرتر شود؟

می‌پرسید چرا رایگان؟ خوب من که گفتم از اول  
 دنیای زندگی مادّی من از ادبیات و شعر و داستان  
 جدا بود. این قضیه حسن‌ها و عیب‌های خودش را دارد  
 که مجال سخن گفتن راجع به آن نیست. فقط این  
 را بگویم که نوشتن و ارائه‌ی آثار برای من همچین  
 بی‌دستمزد هم نبوده است. آدم‌هایی که کتاب‌های مرا  
 خوانده‌اند و پای صحبت‌های من نشسته‌اند کلی برای  
 من پروژه‌های کاری آورده‌اند که برایشان بسازم. این‌ها  
 اغلب فکر می‌کرده‌اند که هنر نجاری من لابد خیلی  
 درخشان است! بعد که کارها تمام شده، فهمیده‌اند  
 که آثار ادبی مرا درست نخوانده بوده‌اند و گر نه این  
 اشتباه را نمی‌کردند. به هر حال می‌دانید شاعری و

### مهران راد:

ما فارسی‌زبان‌ها خوب انتخابی  
 کرده‌ایم که طنز را با نمک یکی  
 گرفته‌ایم، همه می‌دانند که نمک  
 زیادی چه مصیبتی ست. دختر من  
 روزی به مادرش می‌گفت؛ من دلم  
 برای بابا می‌سوزد. هرچی می‌گه  
 مردم می‌خندن!



**متخصص و مشاور در امور املاک** Ramier Realty

**مسکونی، تجاری و مسکونی در آمدزا در حوزه مونترال بزرگ**

ارزیابی و مشاوره رایگان در امر خرید و فروش ملک

همراه با تیمی مجرب در امور بازرسی فنی، امور حقوقی و تهیه وام

**امیر نعیمی**

Cell: (514) 944-1348

Tel: (514) 683-8686

amir.naimi@ramier.ca

نویسندگی و سخن‌وری منزلت اجتماعی می‌آورد که آن را نباید ناچیز انگاشت. این‌ها بهای کرامندی‌ست که ما دریافت می‌کنیم.

غیر از این من حقیقتاً توصیه‌ای برای نویسندگان فارسی زبان خارج از ایران ندارم. گمانم ایشان چاره‌ای جز پایداری و تحویل‌گرفتن یگدیگر و حمایت از هم ندارند.

از مجموعه‌ی «کله‌قن» برای ما بگوئید که فکر می‌کنم نخستین کار مدون به لهجه‌ی کرمانی است؛ مثل کار بیژن سمندر درباره‌ی لهجه‌ی شیرازی.

بله اولین و موفق‌ترین اثر در حوزه‌ی خودش به حساب می‌آید. نقدهای تحسین‌برانگیزی هم از آن شده است. این کتاب البته مثل همان کار سمندر که فرمودید مخاطب خاص دارد. خواننده باید به لطف یک لهجه خو گرفته باشد تا با شاعر احساس اشتراک کند. با این حال در اینجا با اجازه نمونه‌ای از آن را می‌نویسم:

«آشتی»

هر پُشتِ دری (۱) که بسته هسته (۲)  
لابد که دلی شکسته هسته

بس نیسته، بستن و شکستن؟  
جامی که «شکسته بسته» (۳) هسته  
هر گوشه‌ی دل به آشیانی  
یک کفتر غم نشسته هسته  
و آنگاه به آسمان نظر کن  
صد کفترِ دسته دسته هسته  
هوریز (۴) کنند بر سرایی  
کز صاحب خود گسسته هسته  
تو، صاحب خانه‌ای و آنگاه  
هر گوشه کراش بسته (۵) هسته  
در را بگشا و خنده‌رو باش  
کاین خنده علاج خسته هسته  
آن خنده که دندلی (۶) ندارد  
«خرمای بدون هسته» هسته  
مهران به خدا بس است دیگر  
این شعر که «هسته هسته» هسته

تا جایی که من دریافته‌ام، مهاجرت، به جای آنکه بر تولیدگری شما در عرصه‌ی ادبی تأثیر منفی بگذارد، دو جنبه‌ی مثبت و تازه را به کار شما اضافه کرد: آموزش زبان فارسی و جلسات



### مهران راد:

این کتاب هجوم تجربه‌های همسویی‌ست که یک گروه انجام داده‌اند و «سید مصدق ایرانی آذرگشسپی» همه‌ی آن تجربه‌ها را یک کاسه کرده است. شما اگر به اسم او هم توجه کنید، این حقیقت خودبخود بیرون می‌زند. کسی که سید است و لابد تبار عربی دارد و کس دیگری که مصدق است یعنی به ملی‌گرایی نویافته‌ی ما ایرانیان وصل است و کس سومی که ایرانی است یعنی از جای نامعلومی آمده و مشکل تفهیم تلفظ اسمش را دارد و نفر چهارمی که آذرگشسپی‌ست و بعد از سه هزار سال پیش را مسخره‌بازی می‌داند، هر چهار نفر در وجود یک نفر جمع شده‌اند.

هفتگی قلمرو ادب. شما خودتان چه فکر می‌کنید؟

من ۱۲ سال مستمر معلم کورس کردیت فارسی بودم که خیلی پربار بود. دریافت‌هایم هر قدر بگویم گرانقدر بود اغراق نکرده‌ام. جلسات قلمرو ادب هم که خودتان آمده‌اید و می‌دانید چه رونقی دارد. استمرار در این کارها بسیار مهم بوده است. جلسات قلمرو امروز نزدیک ۱۷ سال از عمرشان می‌گذرد. من در این سال‌ها به دفعات آثار درجه‌یک فارسی را از ابتدا تا انتها و خط به خط گزارش کرده‌ام. آن هم نه گزارشی که مخاطبانش مشت‌بی‌سواد باشند. افرادی که در این جلسات بوده‌اند و هستند بسا من را از لغزش‌ها و خطاها نجات داده‌اند. این افراد اغلب متدولوژی و روش تحقیق می‌دانسته‌اند و بسیاری از آن‌ها بهتر و بیشتر از من به زبان‌های عربی، فرانسه و انگلیسی مسلط بوده و هستند. از دل همین جلسات هفتگی، مجموعه‌ی بزرگ حافظ‌خوانی بیرون آمد که هنوز هم روی آن کار می‌کنم و امیدوارم روزی قابل ارائه شود.

منمون از وقتی که به ما دادید. امید که همواره قلمتان نویسا و نوجو بماند ♦

پانوش:

معنی لغات و اصطلاحات محلی

۱. دری dərī = «در» را مطابق تلفظ رایج و رسمی با فتحه ادا می‌کنیم. اما همین‌که یای وحدت یا نکره می‌پذیرد فتحه‌ی آن بسیار به سکون نزدیک می‌شود.
۲. هسته haste = هست، است، هستش، همچنین است نیست به جای نیستش و الا نه بجای الان.
۳. شکسته بسته šekaste-baste = بندزده، چینی یا بلوری که پس از شکستن تعمیر شده باشد. جام شکسته بسته دیگر قابلیت شکسته‌شدن ندارد.
۴. هوریز hūriz = آوارشدن، فروریختن. بشکل ناگهانی و در حجم زیاد بر سر کسی ریختن. کبوتران ناگهان بر خانه‌ی بی‌صاحب فرود می‌آیند.
۵. «هرا» به معنی صدای مهیب از جمله صدای فروریختن است. همچنین است، کلمه‌ی «هورا» - برای تداعی صوت و هلهله‌ی شادی - که به صدای بلند ادا می‌کنیم.
۶. جزء نخست هوریز هم تداعی کننده‌ی صدای بلند (در این ترکیب صدای فروریختن) است.
۷. کراش بسته keraš-baste = پر از تار عنکبوت.
۸. دندل dendel = هسته‌ی گیاهانی از قبیل هلو، زردآلو، خرما، پرتقال و غیره، دانه‌ی میوه.

## داستان در بوته نقد

دو نمونه از نقد و نظرهای خوانندگان درباره داستان دنباله‌دار «خاطرات سید مصدق ایرانی آذرگشسبی»

داستان دنباله‌دار آقای مهران راد، هم از جهت متن و هم از جهت حاشیه اتفاقی متفاوت برای صفحات ادبی هفته بود. هم موافقان بسیار داشت و هم مخالفان پروپاقرص. بی‌مناسبت ندیدیم حالا که داستان به پایان رسیده و گفت‌وگویی مفصل نیز با ایشان در همین شماره تقدیم خوانندگان شده دو نمونه از این نظرهای مخالف و موافق را نیز تقدیمتان کنیم.

## ۱. درد پنهان ندانستن؛ منصور نوربخش

«خاطرات سید مصدق ایرانی آذرگشسبی» نوشته مهران راد، کتابی است در نود و هفت صفحه که به طنزپردازی در حواشی زندگی یک مهاجر ایرانی در کانادا می‌پردازد.

عنوان کتاب که تلفیقی از کلمه «سید» تداعی‌کننده فرهنگ اسلامی/شیعی است؛ مصدق تداعی‌کننده نهضت ملی و ایرانی و آذرگشسبی تداعی‌کننده فرهنگ آریایی و زرتشتی ایران باستان است. این‌ها در خواننده این توقع را برمی‌انگیزد که در این کتاب از یک طرف هویت تلفیقی این ایرانی مهاجر به کانادا و از طرف دیگر تأثیرات فرهنگی غرب بر آن مورد موشکافی قرار گیرد؛ اما متأسفانه کتاب این توقع برانگیخته‌شده در خواننده را پاسخ مناسبی نمی‌دهد و در عوض یک سلسله لطیفه‌های (جوک) تقریباً به هم پیوست را ارائه می‌کند که بیشتر خندانند خواننده را هدف قرار داده است. هر یک از لطیفه‌های این کتاب می‌تواند به صورت یک لطیفه (جوک) مستقل در یک دوره‌ی جمعی ایرانی مقیم کانادا استفاده شود.

نام تلفیقی آقای ایرانی و مقدمه‌ای که در خصوص وجود و یا عدم چنین روستایی در کویر مرکزی ایران شروع و زمینه جدیدی در پرداختن به مسئله هویت و چالش‌های فرهنگی ایرانیان دارد. زبان طنز کتاب هم می‌تواند مخاطبان زیادی جذب کند؛ اما خواننده به جای آنکه چالش‌های درونی آقای ایرانی که از نام تلفیقی‌اش برمی‌آید و چالش‌های فرهنگی‌اش با فرهنگ غربی را در خلال داستانی در خصوص کار و امرارمعاش و یا عشق و زناشویی بیان کند، تنها سلسله‌ای از لطیفه‌ها را پشت سر هم ردیف می‌کند.

کار و امرارمعاش و یا عشق نقاطی هستند که فرد با مبانی و ساختارهای جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند روبرو می‌شود، کار و کسب درآمد و یا عشق و عواطف زناشویی می‌توانند مکمل داستانی باشند که به تحلیل نقاط اصلی افتراق فرهنگ تلفیقی آقای ایرانی و فرهنگ کانادا بپردازد؛ اما مهران راد نه تنها به مسئله کار و یا امرارمعاش‌های آقای ایرانی نمی‌پردازد و معلوم نیست

که آقای ایرانی از درآمدش در ایران تغذیه می‌کند و یا در کانادا کار و درآمدی دست‌وپا کرده است، بلکه به داستان عشق هم در صفحات پایانی کتاب تنها با اشاره‌ای تلمیحی به داستان شیخ ضحان و بدون هیچ بررسی و یا تحلیلی کتاب را به پایان می‌برد.

بعضی لطیفه‌های کتاب بیش‌ازحد لطیفه‌اند و به ساختار کتاب کمکی نمی‌کنند مانند قضیه دوشاخه اتو و یا سالاد میوه خواهرهای ایرانی. از طرفی لطیفه‌ای که در مورد درک شعر در داستان آمده، ظرفیت بیشتری برای پرداختن به ابهام و نادانی‌های آقای ایرانی دارد. همچنین لطیفه‌ای که در مورد سفارش غذا مثلاً تخم‌مرغ طنزپردازی می‌کند ظرفیت بیشتری برای نشان دادن نقش زبان در درک روابط اجتماعی و تفاوت روابط اجتماعی آقای ایرانی و جامعه کانادا دارد.

اینکه مهران راد زبان طنز را برای کتابش درباره چالش در زندگی مهاجران برگزیده است نشان از دوره‌ای جدید در زندگی مهاجران دارد که سایه سرد و سیاه فیلم‌ها و داستان‌هایی که درباره مهاجرت ساخته و نوشته شده است کم‌کم کنار رفته است.

اگر مهران راد در قالب داستانی در خصوص کار و زندگی و عشق آقای ایرانی و چالش‌های او با زندگی در جامعه‌ای با روابط مدرن پرداخته بود، شاید این کتاب می‌توانست به تقلیل ابهام‌ها و درگیری‌های درونی او که از اسمش در آغاز کتاب پیداست کمک کند و به همین ترتیب به مهاجرانی دیگر مانند آقای ایرانی (تورنتو، ۱۶ اوت ۲۰۱۷).

## ۲. تبدیل اندوه عمیق به شناخت شوخ‌طبعانه؛ علی شیربفازده شیرازی

به سبب نبودن در مونترال، هفته را از طریق فضای مجازی و به صورت فایل دنبال می‌کنم. قبل از تأسیس کانال تلگرام هفته نیز فایل‌ها را به اصرار از دوستان می‌گرفتم و در عقب افتادن دیدن فایل‌ها یا کم‌وزیادی که می‌شد، دقت و اشتیاق داشتم داستان جناب راد از کم نرود و از آنجاکه علاقه سالیانم، طنز و طنزپژوهی است، بی‌مناسبت ندیدم بر اساس ۱۲ قسمتی که

خواننده‌ام، این یادداشت را بنویسم و به گردانندگان مجله بدهم تا به طریقی که صلاح است به آقای راد برسانند.

گونه‌شناسی اثر آقای راد بسیار هوشمندانه است: در این بخش، او در اغلب قسمت‌ها از طنز شروع می‌کند، به فکاهه می‌رود و دوباره به تلمیح طنز برمی‌گردد. روش و الگوی او، انطباق با نوعی تبیین افلاطونی است که سعدی هم طرفدار آن است: «درشتی و نرمی به هم در، به است/ چو رگزن که جراح و مرهم‌نه است»

بر همین اساس و در منشأشناسی شوخ‌طبعی اثر و تبیین کارکرد آن برای مؤلف یا کاربر یا مخاطب، تعادلی میان هر سه اساس و مفهوم «خصوصیت» (عیب‌ستیزی) و «رهش» (کاستن از فشارها با شوخی) و ناسازگاری (خودشکنی طنزانه) دیده می‌شود و با ایده گرفتن از تقسیم‌بندی‌های چهار محقق روان‌شناس با نام‌های مارتین، پولایک‌دریس، لارسن، گری و ویر در باب «سبک‌های شوخ‌طبعی» می‌توان نتیجه گرفت که داستان «خاطرات مصدق»، به ترتیب حاوی چند دسته کلی شوخی هست: ۱. «سازگارانه پیونددهنده» که در این داستان به عیوب مشترک ایرانیان پرداخته؛ ۲. سازگارانه خودافزا که اشاراتی به توانایی‌ها و پیشینه مثبت ما دارد؛ ۳. ناسازگارانه خودکاهنده/پرخاشگر (که در غالب بعضی هزل‌ها و هجوهای اثر نمود می‌یابد.

اگر این سبک‌سنجی درست باشد و در گام آخر بخواهم مثل محققان یادشده بخواهم کوششی کنم در پیوند دادن یافته‌های پیشینم با منش و شخصیت مؤلف که صدا البته احتیاط و ترس دارد، به صورت فرضیه بیان می‌کنم که اگر آقای راد شبیه اثرشان باشند، در زندگی روزمره نیز آدم رنج‌چشیده‌یی را می‌توان سراغ گرفت که رنج‌هایش را به شوخی‌های مکرر تبدیل می‌کند. شوخی‌هایی که بیشتر ظرفیت‌اند و برای رویارویی عمیق با دردها به کار می‌روند و کمتر هم شوخی‌هایی درشت و سطحی که برای حفظ تعادل روحی و ادامه زیستن به کار می‌آیند. البته که این بخش را دوستان همراهان جناب مهران راد باید تصحیح یا تأیید یا رای کنند (شیراز، آذر ۱۳۹۶) ♦